

۱۷ - جامی^۱

نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن محمد جامی شاعر و نویسنده و دانشمند و عارف نام آور قرن نهم، بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و

۱- در باره این استاد بزرگ تا امروز بسیار نوشته و گفته اند. از آن میان بمراجع ذیل بنگرید:

- * تذکرة الشعراء دولتشاه، تهران ص ۵۴۷-۵۵۸ .
- * لطائف الطوائف، تهران ۱۳۳۶ ص ۲۳۱-۲۳۹ و صحایف دیگر .
- * خلاصة الاشعار تقی الدین کاشی، خطی.
- * تحفة ساسی، تهران ص ۸۵-۹۰ .
- * بهارستان سخن، مدرس ۱۹۵۸، ص ۳۷۷-۳۸۱ .
- * آتشکده، چاپ آقای سادات ناصر ص ۲۹۴-۳۷۵ و حواشی آن صحایف .
- * مجالس النفاثس، تهران (لطائف نامه) ص ۵۶-۵۷، ترجمه شاه محمد ص ۲۲۹-۲۳۰ .
- * ریاض العارفين، تهران ۱۳۱۶، ص ۷۹-۹۱ .
- * تذکرة سیخانه، عبدالنبي فخرالزمانی، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۰۰-۱۱۱ .
- * مجمع الفصحاء، ج ۲ ص ۱۱ .
- * رساله «جامی»، استاد علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۰ .
- * تقویم تربیت (محمد علی تربیت) سال ۱۳۰۷ ص ۵۳-۸۳ .
- * نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۴۵-۱۵۲ .



بنظر بسی از پژوهندگان خاتم شعرای بزرگ پارسی گوئیست. تخلص او در شعر جامی است و او خود گفته است که این تخلص را بدو سبب برگزیده است: نخست از آن روی که مولد او جام بود و دیگر آنکه رشحات قلمش از جرعه جام شیخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل سرچشمه می گرفت^۱. مرید و شاگرد نزدیکان او عبدالغفور لاری^۲ نوشته است که لقب اصلیش «عمادالدین» بود و لقب مشهور نورالدین. اما خاندانش اصلاً از اهالی محله دشت اصفهان بود و از آنجا بولایت جام در خراسان هجرت کرد و در خرجرد جام سکونت گزید و عبدالرحمن در همین قصبه بسال ۸۱۷ هجری ولادت یافت. وی قصیده‌یی لامیه دارد که با استقبال از قصیده لامیه معروف کسائی^۳ و بهمان مضمون در شرح حال خود بسال ۸۹۳ یعنی پنج سال پیش از وفات خود سرود^۴ و قسمتی از حوادث

←

- * حاشیه رضی الدین عبدالغفور لاری بر نفحات الانس جامی .
- * حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۳۳۷-۳۳۸ .
- * سرآت الخیال، بمبئی ص ۷۳-۷۴ .
- * مجالس العشاق، چاپ هند ص ۱۷۷-۱۸۱ .
- * هفت اقلیم، تهران، ج ۲ ص ۱۸۱-۱۸۶ .
- * ریحانة الادب، ج ۱ ص ۲۴۷-۲۵۱ .
- * رشحات عین الحیات، هند، ص ۱۳۳-۱۶۳ .
- * کشف الظنون، استنبول، بندهای ۲۵۶، ۳۶۱، ۹۷۵ و جزآن .
- * از سعدی تا جامی (ترجمه ج ۳ تاریخ ادبیات برون) چاپ دوم ص ۷۴۵-۷۹۲
- * تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۸۵-۲۸۹ .
- و بسی مآخذ دیگر .

۱- سولدم جام و رشحه قلمم
 لاجرم در جریده اشعار
 ۲- در ذیل حاشیه‌یی که بر نفحات الانس جامی تألیف کرده و شرحی جامع و مفید در باره احوال استاد خود بر آن افزوده است .

۳- مقصود قصیده‌یی از آن استاد است که در باره زندگی خود سروده بدین مطلع
 بسیصد و نود و یک رسید نوبت سسال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال... الخ
 رجوع کنید بشرح احوال کسائی در مجلد اول از همین کتاب
 ۴- چنانکه گوید :

به هشتصد و نود و سه کشیده ام امروز
 زمام عمر درین تنگنای حس و خیال

اصلی و اساسی حیات خود را در آن قصیده شرح داد. در همین قصیده است که جامی فرماید
 بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که زد زمکه پیشرب سرادقات جلال
 ز اوج قلّه پرواز گاه عز و قسدم بدین حضیض هوای سست کرده ام پروبال
 و بنا بر این در صحت تاریخ ولادتش بحثی نیست^۱

نخستین سالهای تحصیل جامی، در بدایت عمر، نزد پدرش نظام الدین احمد سپری شد و موقوف بود بفرآ گرفتن مقدمات سوادآموزی تا آموختن صرف و نحو عربی. صفی الدین علی در رشحات عین الحیات گوید روزی سخن از استادان و معلمان وی بمیان آمده بود و او می گفت (ما بحقیقت شاگرد پدر خودیم که زبان از وی آموختیم. چنین معلوم شده است که ایشان صرف و نحو پیش والد خود گذرانیده بوده اند.)

هنگامی که نظام الدین احمد از خرجرد بهرات منتقل می شد، عبدالرحمن هنوز ببلوغ شرعی نرسیده و در حد اثناسن بود. پدر او را با خود بدان شهر برد و او در نظامیه هرات بتحصیل علوم همت گماشت و هم در آن خردی و خردسالی نزد معروفترین دانشمند زمان علم آموخت چنانکه مختصر تلخیص و شرح مفتاح العلوم سکاکمی و مطول سعدتفتازانی و حاشیه آنها از مولانا جنید اصولی که در فنون عربیت ماهر و مشهور بود، فرا گرفت و سپس بدرس خواجه علی سمرقندی از شاگردان میرسید شریف جرجانی حاضر و بدعوی شاگردش «بقریب چهل روز از وی مستغنی شد» و آنگاه در زمره شاگردان مولانا شهاب الدین

۱- پسر دیگر نظام الدین احمد که از عبدالرحمن بسال خرد تر بود محمد نام داشت. در مجالس النفائس (ترجمه شاه محمد قزوینی) ص ۱۹۷ در باره او چنین آمده است: «انیس حضرت مخدومی نورا یعنی عبدالرحمن جامی نورالله قبره بود و در تحصیل علوم ظاهر جد تمام نموده تا تکمیل آن فرموده، و اخلاق حسنه عظیمه داشته و سلوک درویشانه، و در علم و عمل موسیقی نظیر نداشته و این رباعی از اوست:

این باده که من بی تو بلب می آرم نی از پی شادی و طرب می آرم
 زلف سیه تو روز من کرده سیه روز سیه خویش به شب می آرم
 و قبر او در صفت منزل قطب السالکین مولانا سعد الدین کاشغری است «مولانا محمد پیش از وفات جامی در گذشت و شاعر مرثیه بی در این واقعه سرود.

محمد جاجرمی که از افاضل مباحثان زمان خود بود و سلسله تعلیمش بمولانا سعدالدین تفتازانی می رسید، درآمد و ازو نیز کسب فیض نمود.

بعد از طی این مراحل، جامی از هرات بسمرقند که در آن هنگام ببرکت وجود الغ بیگ میرزا از مراکز بزرگ علمی بود، شتافت و آنجا خدمت قاضی زاده روسی را دریافت و آن استاد چنان شیفته این شاگرد بود که می گفت: «تا بنای سمرقند است هرگز بجدت طبع و قوت تصرف این جوان جامی کسی از آب آمویه گذرنکرد!».

در تمام این مراحل حدت ذهن و استعداد کم نظیر جامی و قوت بحث و مناظره و تصرف و اظهار نظر او موجب اعجاب همگان شده بود. میگویند که او وقت بسیار در آموختن صرف نمی کرد و چون بدرس می رفت جزوه بی از همشاگردی می گرفت، نظری می کرد و پس می داد و چون در درس حاضر می شد مطالب آن روز را از همه بهتر می دانست و این حافظه نیرومند و هوش فعال و سرعت انتقال را تا پایان عمر حفظ کرد. صفی الدین علی واعظ در شرح سودمندی که راجع بتحصیلات جامی در رشحات عین الحیات نوشته از حالات نفسانی استاد چند حکایت اعجاب انگیز نقل کرده از آن جمله آنکه ملا علی قوشجی ریاضی وهیوی مشهور روزی در هرات «بهیأت و رسم ترکان چمتای عجیب بر میان بسته بمجلس شریف ایشان درآمده است و بتقریب شبهه بی چند بغایت مشکل از دقایق فن هیئت القاء نمود. ایشان بدیهة هر یکی را جوابی شافی گفته اند چنانچه مولانا علی ساکت شده و حیران مانده و ایشان برسبیل مطایبه فرموده اند: مولانا، در چمتای شما بهتر از این چیزی نبود!»^۲

در دوسرکز علمی هرات و سمرقند جامی بسرعت علوم متداوله عصر خود یعنی علوم لسانی و بلاغی و منطق و حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث و قراءه و تفسیر قرآن و ریاضیات و هیئت را فرا گرفت تا آنجا که در همه این فنون صاحب نظر شد و سپس شوق سیروسلوک در دل او راه جست، از سمرقند بخراسان بازگشت و در هرات بخدمت سعدالدین

۱- «چنانچه» ترکیب ناروایی است که از قرن نهم بعد بجای «چنانکه» بکار رفته است.

۲- نقل از رساله جامی ص ۶۳.

کاشغری (م ۸۶۰ هـ) از مشایخ بزرگ طریقت خواجگان (نقشبندیه) در آمد^۱. این سعد الدین کاشغری در خدمت خواجه نظام الدین خاموش^۲ و او در حضرت خواجه علاء الدین عطار^۳ و او در ظل عنایت خواجه بهاء الدین محمد بخاری مشهور به نقشبند (م ۷۹۱ هـ)^۴ تربیت یافته بود.

بعد از سعد الدین کاشغری^۵ جامی رشته ارادت جانشینش خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار^۶ را برگردن نهاد و چهار بار، دو بار در سمرقند و دو بار در خراسان با او ملاقات کرد و پیش و پس آن ملاقاتها با او مکاتبات و مراسلات بسیار داشت و در مصنفات منظوم و منثور خود بارها او را ستوده و استاد مخدوم خود خوانده است و در مرثیه او ترکیبی مشتمل بر هفت بند سرود. وفات خواجه عبیدالله احرار بسال ۸۹۵ اتفاق افتاد و گورش در سمرقند زیارتگاه است. از وی چند اثر در عرفان پیارسی مانده است مثل تحفة الاحرار و رساله حورائیه شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر و رساله کلیات و چند رساله دیگر.

غیر از خواجگان مذکور از پیشوایان نقشبندی، جامی صوفی مشهور نقشبندی خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) را نیز آنگاه که بعزم سفر حجاز از ولایت جام می گذشت زیارت کرده و خود در نفعات الانس^۷ نوشته است که در اواخر جمادی الاولی یا جمادی الاخر سال ۸۲۲ که خواجه محمد پارسا از ولایت جام می گذشت «پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من

۱- در باره او رجوع شود به نفعات الانس، چاپ تهران ص ۴۰۳-۴۰۵.

۲- نفعات الانس ص ۴۰۰-۴۰۲.

۳- نفعات الانس ص ۳۸۹-۳۹۲.

۴- ایضاً ص ۳۸۴-۳۸۹.

۵- بعد از مرگ سعد الدین کاشغری رابطه جامی با خاندان او نگسست بدین معنی که او یکی از دو دختر «خواجه کلان» پسر سعد الدین کاشغری را بزنی گرفت. دختر دیگر را فخر الدین علی صفی بعباله نکاح در آورد. جامی از دختر خواجه کلان چهار پسر آورد که فقط یکی از آنان بنام خواجه ضیاء الدین یوسف باقی ماند.

۶- نفعات الانس ص ۴۰۶-۴۱۳.

۷- نفعات الانس ص ۳۹۳.

پنج سال تمام نشده بود، پدر من یکی از متعلقان را گفت که مرا بردوش گرفته پیش محفۀ محفوظ بانوار ایشان داشت، ایشان التفات نمودند و یکسیر نبات کرمانی عنایت فرمودند و امروز از آن شصت سال است که هنوز صفای طنعت منور ایشان در چشم من است و لذت دیدار مبارک ایشان در دل من، و همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر را نسبت بخاندان خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم واقعست ببرکت نظر مبارک ایشان بوده باشد.

غیر از این «خواجگان» جامی عده‌ی دیگر از مشایخ عهد خود را از خریدی باز زیارت و از انفاس آنان استفاضا کرد و همچنانکه چند بار در نفعات تکرار کرده زیارت مشایخ بزرگ در دوران کودکی و جوانی موجب شد تا محبت صوفیان در دل او جای گیرد ولی اختصاص او از میان طریقه‌های صوفیه بطریقه نقشبندیه بود و بس، و ستایشهایی که از خواجگان در آثار خود کرده نماینده این معنی است، از آن جمله در تحفة الاحرار که بعد از نعت خالق و رسول علیه السلام اییاتی را بستایش بهاء الدین نقشبند بخارایی سرسلسله و مجدد طریقت نقشبندیه اختصاص داده و کار ستایش را بدانجا کشیده که او را تالی تلو پیغام بردانسته و گفته است

سکه که در یثرب و بطحازدند نوبت آخر به بخارا زدند

از خطآن سکه نشد بهره مند جز دل بی نقش شه نقشبند

و بعد از آنکه از «ذکر منقبت» او فارغ شد بیان مناقب «جناب ارشاد پناهی» عبیدالله احرار پرداخته بقای سلسله نقشبندیه را بدینگونه مسألت کرده است:

تا ابد آن سلسله نگسسته باد گردن ایام بدان بسته باد

تعلق جامی بتصوف و عرفان از همین مطالعه مختصر آشکار می شود

چنانکه می دانیم مشایخ نقشبندیه بمطالعه آثار شیخ محیی الدین ابن العربی راغب بوده و آنرا وسیله قوت اعتقاد سالک می دانسته، فصوص را بمنزله جان و فتوحات

را بمثابة دل می شمرده اند^۱، طبعاً جامی هم بر شیوه آنان کار می کرد و بتصوف علمی، بدانگونه که در مجلد پیشین شناسانده ایم^۲، توجه داشت و این توجه او را چه در آثار منظوم او خاصه «سبحة الابرار»، و «تحفة الاحرار»، و چه در آثار منشورش علی الخصوص در شرح لمعات عراقی (اشعة اللمعات) و در «لوايح» و در کتاب «لوامع» که شرح فصوص الحکم است، و در کتاب نقد الفصوص که نقدیست بر کتاب الفصوص شیخ صدرالدین قونوی شاگرد محیی الدین ابن العربی، و در قسمت «مقدمات و اصول» از کتاب نفعات الانس بوضوح ملاحظه می کنیم.

جامی از باب قدرتی که در شرح معضلات تصوف و عرفان بنظم رائع دلیذیر و بشتر فصیح عالمانه داشت، عرفان ایرانی را، که در عهد وی بابتدال می گرایید، در پایه و اساسی عالمانه نگاه داشت، و ازین راه توانست در صف بزرگترین مؤلفان و شاعران عارف و صوفی مشرب پارسی گوی جای گیرد، اما او با اینهمه مراتب که در عرفان داشت هیچگاه بساط ارشاد نگسترده بلکه ازین امر گریزان بود و می گفت: «تحمّل بار شیخی ندارم!»^۳ و بسادگی بایاران و اصحاب خود می زیست و معتقد بود که از راه معاشرت و مجالست اصلاح حال «ارباب طلب» میسر است و می فرمود: «هیچ کرامت به از آن نیست که فقیری را در صحبت دولت مندی تأثیر و جذبه یی دست دهد و از خود زمانی وارهد»^۴ و بهمین جهت بود که با وجود اجازه «تلقین» که از سعدالدین کاشغری داشت از ارشاد سالکان سرباز می زد، ولی با همه این احوال بسیاری از معاصران بدو ارادت می ورزیده و ویرا صاحب مقامات و کرامات می شمرده اند و آنچه صفی الدین علی در رشحات عین الحیات

۱- روزی در مجلس خواجه حافظ الدین ابونصر محمد پسر خواجه محمد پارسا ذکر شیخ محیی الدین ابن العربی قدس الله تعالی سره و مصنفات وی می رفت، از والد خود نقل کردند که ایشان می فرموده اند که فصوص جانست و فتوحات دل. و نیز می فرمودند که هر که فصوص الحکم را نیک می داند وی را داعیه متابعت حضرت صلی الله علیه و سلم قوی می گردد. «نفعات الانس تهران، ص ۳۹۶»

۲- رجوع شود بهمین کتاب، ج ۲ ص ۱۶۷-۱۷۰

۳- از سخنان جامی که عبدالغفور لاری از او نقل کرد. «جامی»، ص ۱۵۶

و عبدالغفور لاری در تکملة نفحات الانس و امیر علیشیر نوایی در «خمسة المتحیرین» در این باب آورده اند دلیل بر همین اعتقاد است، و مسلماً یکی از علل نفوذ کم نظیر جامی در عهد خود، با همه استغناء طبعی که داشت، شیوع همین اعتقاد در میان شاهان و شاهزادگان و رجال و بزرگان و مردان عادی عهد او بود.

انتساب بسلسله نقشبندیه دلیلی است بر تسنن جامی. او سی حنفی و در مذهب خود پایدار و بدان وفادار بود. نظر او را در باره رفض می توان بوضوح در منظومه سلسله الذهب دید. وی بعد از آنکه شرحی در مدح اهل بیت و اظهار اخلاص بدانان آورد پرداخت به بحث در باره رفض (= تشیع باصطلاح اهل سنت) و آنرا در صورتی که مقصود از آن حب «آل محمد» باشد درست و کیش همگان دانست، و اگر مقصود از آن «بعضی اصحاب رسول» باشد مذموم شمرد، و آنگاه بحث خود را بدینجا کشانید که چون مذهب «رفض» خواه و ناخواه بچنین بغضی می کشد ناپسندیده است تا بدانجا که باین بیت می رسد و می گوید:

هر کر ارفض خَلَقُ شَدَّ خَلَقُ است نه خلق بلکه ننگ ما خلق است

و سخن را در این راه بدرازا می کشاند و سخت بر شیعیان عهد خود که کارشان سب شیخین بود، و بر گروهی که به بهانه انتساب با اهل بیت هر گونه دغلی را جایز می دانسته و یا آنرا وسیله ریاست می کرده اند، می تازد و سخن را بتطویل و تفصیل می کشاند. علت پیش کشیدن این بحث، همچنانکه در فصول مقدماتی این کتاب دیده ایم، وجود تعصبات شدید مذهبی و اختلاف سخت شیعه و اهل سنت و فی الواقع جریان یک جنگ نهانی میان آن دو فرقه بود که چنانکه می دانیم با ظهور شاه اسمعیل بفتح تشیع و شکست نهایی تسنن در ایران انجامید، و طبعاً جامی که در تسنن پایدار و تاحدی هم متعصب بود، در اینگونه کشاکشها وارد می شد، چنانکه شد و در این راه شهرت یافت و اینکه بعضی کوشیده اند تا تکریم و تعظیم خاندان رسالت و وجود منقبت را نسبت بعلی علیه السلام و اخلاف او در آثار جامی دلیل تمایل او بتشیع بگیرند

خطاست زیرا چنین تکریم و تعظیمی همیشه میان بزرگان اهل سنت، نه عوام اهل آن مذهب، رائج و دائر بود و علاوه بر این چنانکه پیش ازین دیدیم^۱ بعد از حمله مغول یک نوع سازش و تقارب میان تسنن و تشیع در ایران در حال وقوع بود و از خشکیها و تعصبات سخت سنیان قرن پنجم و ششم ایرانی نسبت بشیعیان بتدریج کاسته می شد، و اگر در سخنان جامی جای جای اشاراتی با ینگونه حقیقت شناسیها ملاحظه کنیم از باب آن تقارب کلی و عامست نه بنحوی شخصی و خاص، و جامی تا آنجا که با هر شیعی یا بقول خود او هر رافضی کار داشت سختگیری کرد، چنانکه آنان نیز همین سختگیریها را در این عهد نسبت با اهل سنت داشتند و گاه بوضوح نشان دادند.

بعد از چند سفر که جامی در بلاد خراسان و یا بماوراءالنهر کرده بود، و بتصادف از آنها یاد کرده ایم، مهمترین سفرش به حجاز بود در سال ۸۷۷ هـ. در این سفر چهار ماه در بغداد ماند و در آنجا گرفتار اعتراض شدید شیعه بغداد شد تا بدخالت قاضی القضاة و مقصود بیگ برادرزاده اوزون حسن و خلیل بیگ برادر زوجه او از بلای اعتراضاتی که آنان بر قسمتی از ابیات سلسله الذهب داشتند، و ما پیش از آن هم در باره آن سخن گفته ایم، رهایی یافت ولی از بغدادیان آزرده خاطر شد و غزل زیرین را در شرح این آزرده گی سرود:

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی	وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی
مهرم بلب نه از قدح می که هیچکس	ز ابنای این دیار نیرزد بگفت و گوی
از نا کسان و فاو سروت طمع مدار	وز طبع دیو خاصیت آدمی مجوی
در راه عشق زهد و سلامت نمی خرنند	خوش آنکه با جفا و ملامت گرفت خوی
عاشق که نقب زد بنهانخانه وصال	دارد فراغتی ز نفیر سگان کوی
بیرنگی است و بی صفتی وصف عاشقان	این شیوه کم طلب ز اسیران رنگ و بوی
جامی مقام راست روان نیست این زمین	بر خیز تانهیم بخاک حجاز روی

جامی در این سفر، پیش از وصول بخانه کعبه، مرقد حسین علیه السلام و نجف و مدینه النبی را زیارت کرد و پانزده روز در مکه بماند و باز بمدینه معاودت نمود و در هر یک ازین

زیارتها اشعاری بمناسبت سرود که در دیوان او ثبت است و سپس چند گاهی در دمشق و حلب توقف کرد «و در آن و لاقیصر روم توجه ایشان را از خراسان بجانب حجاز شنیده بود، بعضی کسان خاصه خود را همراه خواجه عطاء الله کرمانی که از دیر باز ملازمت ایشان می کرد و باز گشت باین آستان می داشت، مصحوب پنجهزار اشرفی منقود و صد هزار دیگر موعود نامزد خدام ایشان کرد و بزبان مسکنت و نیاز التماس نمود که ایشان چند روزی پرتوالفتات بر ساحت مملکت روم اندازند و ساکنان آن مرزوبوم را بقدم شریف خود بنوازند»^۱. اتفاقاً پیش از رسیدن فرستاده سلطان عثمانی جامی از دمشق بحلب رفته و از آنجا روی بتبریز نهاد و در آنجا با حسن بیگ (اوزون حسن) ملاقات کرد. حسن بیگ او را با گرمی و احترام بسیار پذیرفت و تقاضای توقف در تبریز کرد. لیکن جامی ببهانه پرستاری مادر خود در آن دیار نماند و عزیمت خراسان کرد. در آن زمان سلطان حسین بایقرا در هرات نبود و در مرو بسر می برد. چون خبر مقدم جامی را شنید مکتوبی با تحفه های خاص برای استاد فرستاد و این بیت در آغاز نامه نوشت:

اهلا بمقدمک الشریف فانه فرح القلوب و نزهة الارواح

در این سفر طولانی، جامی بهر جا که می رفت بگرمی پذیره می شد و محل اکرام و تعظیم رجال و حکام و امرا قرار می گرفت و این نشانه بیست از شهرت شگفت انگیزی که آن استاد بزرگ در عهد خود داشت، و توجه و عنایت خاصی که امرای آن روزگار بادباو علما و اهل صلاح داشتند.

جامی، بعد از بازگشت بهرات، بقیه عمر را صرف امور ادبی و ادامه روابط نزدیک و محترمانه خود بادربار سلطان حسین بایقرا و رجال و شخصیت های بزرگ معاصر خود کرد تا بسال ۸۹۸ ه در هشتاد و یک سالگی در هرات بدرود حیات گفت و در همان شهر، کنار مزار خواجه سعدالدین کاشغری، «در محلی که امروزه تخت مزار» مشهورست، بخاک سپرده شد.

مریدوشما گرد جامی، رضی الدین عبدالغفور لاری در تکمله نفعات الانس شرحی

بسیار مؤثر در باره آخرین ساعات حیات استاد خود می دهد و از آن معلوم می شود که این مرد خارق العاده هوشمند تا آخرین دقایق حیات قوای دراکه خود را همچنان حفظ کرده بود. وفاتش در روز جمعه هجدهم محرم الحرام سال هشتصد و نود و هشت اتفاق افتاده بود و بامداد شنبه سلطان حسین بایقرا « با وجود مرض وضعف بمنزل ایشان شتافت بادل بریان و چشم گریان، شاهزادگان عالیقدر، امرا و وزرای نامدار، بزرگان روزگار، حضرت ایشان را بدست ادب گرفتند... و ایشان را بجوار حضرت مخدوم آوردند... شعرای عصر مرثیه و تاریخ گفتن آغاز کردند و... نظام علیشیران مرثیه و تواریخ اصفا نمودند و خود نیز مرثیه یی فرمودند... بعد از آن امیر عمارت عالی برقبة حضرت ایشان بنیاد نهاد و جمعی از حفاظ بر مزار ایشان تعیین فرمود^۱ ».

جامی بسبب علو مقام ادبی و علمی و معنوی که داشت، پیش از آنکه بدوران کهولت رسد، در همه ممالکی که آنروز زیر سیطره و حکومت زبان فارسی قرار داشت، یعنی از امپراطوری عثمانی تا اواسط قاره آسیا و هندوستان، شهرت یافت و این شهرت بسبب مقامات عالی و خصائل ستوده مولانا روز بروز در حال قوت و توسعه بود و او بی تردید خوشبخت ترین شاعر و نویسنده ایرانیست که در حیات و سمات مورد احترام بود و زندگانی را در عین مناعت طبع با گشاده دستی و آسایش گذراند. عاش سعیدآومات سعیداً .

اگرچه دوران تحصیل و مجاهدات جامی مصادف بود با عهد سلطنت سیرزاشاهرخ ابن تیمور (۸۰۷-۸۵۰) ولی رابطه جویی او با دربارهای سلاطین تیموری از عهد میرزا ابوالقاسم بابرین بایسنقر (۸۵۲-۸۶۱) آغاز شد. خواندمیر می گوید: «در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر تهوور حلیه حلل رادرفن معما» نوشت و سپس در دوران سلطان ابوسعیدبن محمدبن میرانشاه (۸۵۵-۸۷۳ هـ) بترتیب و تنظیم

- ۱- مقصود خواجه سعدالدین کاشغری است .
- ۲- مقصود امیر علیشیر است .
- ۳- نقل از رساله «جامی» ص ۶۰ .
- ۴- حبیب السیر، تهران، خیام، ج ۴ ص ۲۳۸ .

دیوان اول و تألیف بعضی از رسائل تصوف پرداخت و باقی مؤلفات و منظومات خود را در زمان سلطان حسین بهادرخان (۸۷۵ - ۹۱۱ هـ) یعنی در مهمترین دوران زندگی ادبی و علمی خود فراهم آورد. همه این سلاطین و وزرا و امرای دربارهای آنان و نیز شاهزادگان خاندان تیموری مولانا «نورا» را بدیده احترام می‌نگریستند و بزرگ می‌داشتند. همین عنوان «نورا» که امیر علیشیر در مجالس النفاوس آورده دلیل پذیرفتگی نورالدین عبدالرحمن در قلوب خاص و عام از معاصرانش است. خود این امیر کبیر نظام‌الدین علیشیر، امیر متنفذ دوران تیموری و دوست بسیار نزدیک سلطان حسین بایقرا از مریدان و ارادتمندان مولانا «نورا» بود. خواند میر می‌نویسد «میان جناب مولوی (یعنی مولانا جامی) و امیر نظام‌الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت ارتباط و استحکام مالا کلام داشت لاجرم آن جناب در اکثر تصانیف منظوم و منشور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی^۱ نیز بتعریف و توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد»^۲ تشییع جنازه باشکوهی که از جامی شد و آنرا در نقل عبارت عبدالغفور لاری دیده‌ایم، و خواند میر نیز نظیر همان قول را آورده، خود دلیلی است بر حرمت مالا کلام جامی در میان معاصران خویش.

از سلاطین دوردست، جامی با جهان‌شاه قراقویونلو (۸۳۹ - ۸۷۲ هـ) و امیر حسن بیگ (اوزون حسن) (۸۷۲ - ۸۸۳ هـ) آق‌قویونلو و یعقوب بیگ آق‌قویونلو (۸۸۲ - ۸۹۶ هـ) و سلطان محمد فاتح عثمانی (۸۵۵ - ۸۸۶ هـ) و سلطان بایزید خان (۸۸۶ - ۹۱۸ هـ) روابط بسیار خوب و مکاتبه داشته و بعضی از آثار منشور و منظوم خود را بنام آنان در آورده و قصائدی در مدح ایشان پرداخته است. شهرت جامی را در هندی توان از مکتوبهای خواجه محمود گاوآن که بدو نگاشته است بنیکی دریافت^۳.

آثار جامی از نظم و نثر بسیار است. در باره آثار منشور او بجای خود سخن خواهیم

۱- این عنوان بسیار برای امیر علیشیر که نزدیکترین کسان به سلطان حسین بود بکار

برده شده است.

۳- ریاض الانشاء، حیدرآباد ۱۹۴۸، موارد مختلف

۲- حبیب السیر ج ۴ ص ۳۳۸.

گفت و اما آثار منظوم او، که ویرا در ردیف گویندگان بزرگ ایران در آورده، در دو مجموعه بزرگ فراهم آمده است: ۱) دیوانهای سه گانه ۲) هفت اورنگ.

جامی دیوانهای سه گانه خود را در سال ۸۹۶ بمناسبت سه دوره حیات خود تنظیم کرد و آنها را بترتیب فاتحة الشباب و واسطة العقد و خاتمة الحیوة نامید، و مسلماً در این کار بامیر خسرو دهلوی نظر داشت که در قرن نهم از مقتدایان بزرگ شعر شمرده می شد و دیوان خود را، چنانکه پیش ازین دیدیم، بنا بر سه دوره حیات بسه قسمت تقسیم کرد و بمناسبت بر هر یک نامی نهاد. سه دیوان جامی مشتمل است بر قصاید و غزلیها و مقطعات و رباعیات.

و اما هفت اورنگ جامی که از زبده ترین آثار جامی تشکیل می شود، شامل این مثنویهاست:

اورنگ اول) سلسله الذهب، مثنوی است طولانی ببحر خفیف درذکر حقایق عرفانی که از سه دفتر فراهم می آید.

اورنگ دوم) مثنوی سلمان، یا سلمان و ابسال ببحر رمل سدس محذوف یا مقصور حاوی اشارات عرفانی و اخلاقی همراه با حکایات و تمثیلات. این منظومه مثنوی رمزی مبتنی است بر داستان سلمان و ابسال که ابن سینا در کتاب الاشارات و التنبیهاش اشاره بدان دارد و خواجه نصیرالدین طوسی آنرا در شرح اشارات توضیح داده و جامی از ربانی و رموز آن در این داستان استفاده کرده و آنرا بصورت مشروحی در آورده است.

اورنگ سوم) تحفة الاحرار منظومه بیست و یک ببحر سریع در وعظ و تربیت همراه با حکایات و تمثیلات بسیار در بیست مقاله.

اورنگ چهارم) سبحة الابرار منظومه بیست و یک از اوزان بحر رمل (فاعلا تن فعلاتن فعلن) درذکر مقامات سلوک و تربیت و تهذیب که شاعر آنرا در چهل «عقد» تنظیم کرده و در هر یک از این «عقد»ها اصلی از اصول عرفانی و اخلاقی مطرح ساخته و

۱- رجوع کنید بهمین کتاب ج ۳ ص ۷۸۰. امیر علیشیر در رساله خمسة المتحیرین گفته است که او با توجه بعمل امیر خسرو در تقسیم دیوان خود، بجای چنین کاری را پیشنهاد کرد و جامی نیز در مقدمه سه دیوان خود بهمین نظر امیر علیشیر اشاره نموده است.

در آن بحث نموده و بمناسبت حکایات و تمثیلاتی آورده است .

اورنگ پنجم) یوسف وزلیخا ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوف در ذکردستان یوسف وزلیخا چنانکه مشهور است . جامی این منظومه عالی داستانی و عشقی را برای نظیره سازی بر خسرو و شیرین نظامی آفریده است .

اورنگ ششم) لیلی و مجنون یکی از اوزان بحر هزج یعنی برون و پیروی لیلی و مجنون نظامی (مفعول مفاعله فعلون) .

اورنگ هفتم) خردنامه اسکندری ببحر متقارب ، در ذکر حکم و مواعظ از زبان فیلسوفان یونان که هر یک را بعنوان خردنامه نامیده است مثلاً خردنامه ارسطو طالپس و خردنامه سقراط و جز آنها .

جامی در شعر مرتبه‌ی بلند دارد چنانکه اورا بحق آخرین استاد بزرگ شعر فارسی باید شمرد که بعد از بزرگترین استادان پارسی گوی قرن هفتم و هشتم در ایران ظهور کرده و در مقامی قریب بانان قرار گرفته است . نخستین دلیل مهارت و استادی او در سخن ، بعد از استعداد خدا داد و قریحه مادر زاد که شرط اصلی در نبوغهای فکری و ذوقی و هنری است ، احاطه او بر همه علوم و اطلاعات عهدوی از علوم شرعی و ادبیه و عقلیه و کثرت تبصرش در عرفان و وسعت مطالعات او و دسترس داشتن بکتب و آثار اصلی و اساسی ادب است چنانکه از مطالعه مختصری در کیفیت تحصیلات و نوع علمی که آموخته و مدارجی که در تصوف و عرفان پیموده بود ، معلوم میشود ، و همچنین از توجه بکتب و آثار وی که نشان دهنده و فور دانش او است آشکاری گردد . جامی زبان عربی را خوب می دانست و چنانکه از اشعارش برمی آید با آثار برگزیده فصیحای عرب آشنایی وافی داشت .

وقتی در اشعار جامی دقیق شویم ملاحظه می کنیم که او برسم استادان پیش از خود از همه اطلاعات خویش در شاعری استفاده می کرد و آنها را بصورت های متنوع در اشعار خود می گنجاند و بهمین سبب اشعارش ، خاصه مثنویهای او ، و از آن میان مثنویهای عرفانی و حکمی ، بوضع بارز و آشکاری تحت تأثیر اطلاعات او قرار گرفته و میدان

وسعی برای بیان مهارت‌های علمی وی گردیده است. بالاترازمه اینهاجاسی در بیان مطالب خود بهمان سهولت از عهده برمی آید که شعرای مقتدر پارسی گوی مانند خاقانی و نظامی، و در این مورد برآستی مرهون طبع توانای خود است ولی از طرفی دیگر کثرت توغل او در علوم ظاهری و معارف معنوی از صفای سخن او تا حدی کاسته و آنرا در مراتبی پایین تر از اشعار دل انگیز سعدی و خسرو و حافظ قرار داده است.

اشتغال جاسی بشعر امری بود که تقریباً در سراسر حیات فکری او ادامه داشت. وی در مقدمه دیوان قصائد و غزلیات خود اذغان کرده است که چون استعداد شعر فطری او بود هیچگاه نتوانست خود را از شاعری برکنار دارد و از ابتدای شباب تا دوران پیری «هرگز از آن بکلی خالی» نبود و «از کلفت اندیشه آن یکبارگی نیاسود» و در همه احوال چه در دوران نرسیدگی و چه در حال تحصیل یا در سفر و در حضر یا در مراحل سلوک، یاد در جمعیت و تنهایی همیشه و همه جا سرگرم تفکرات شاعرانه خود بود و همین پیوستگی دائم بشعر خود دلیل کافی برای کثرت اشعار و آثار او می تواند بود.

مطلب مهم دیگری که در شعر جاسی قابل توجه است منتخب بودن الفاظ و استحکام عبارات آنهاست. وی که کاتبی را به «شتر گربه گویی» متهم می کرد واقعاً خود را از چنین صفتی برکنار می داشت. در سخنش افراط و تفریطهای معاصران او دیده نمی شود بلکه او می کوشید تا با کلام پخته و استوار خود پای برجای پای استادان مسلم پیشین بنهد و در این راه نیز همواره موفق و کامیاب بود. قصیده «لجاة الاسرار» او که در جواب «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی ساخته از قصاید مشهور است که اینک ابیاتی از آن نقل می شود:

چيست زرناب رنگين گشته خاكي ز آفتاب	هر که کرد افسر زرناب خاکش بر سرامت
گر ندارد سيم و زر دانا منه نامش گدا	در برش دل بحر دانش، اوشه بحر و براست
کيسه خالی باش بهر رفعت يوم الحساب	صفر چون خالیست ز ارقام عدد بالا ترست
زن نه ای، مردی کن و دست کرم بگشا که زر	مرد را بهر کرم زن را برای زیور است